

احوال و اشعار حافظ به روایت تقی کاشی

دکتر محمد افشین وفاپی*

مقدمه

یکی از مفیدترین و مفصل‌ترین تذکره‌های شعرای فارسی‌گو، خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار اثر میر تقی‌الدین محمد بن علی حسینی کاشانی (زنده در 1016ق) متخلص به «ذکری» و مشهور به «میر تذکره» از شاعران و نویسندگان بنام عصر صفوی است. تقی کاشی از شاگردان محتشم کاشانی بود و طبق وصیت او دیوان محتشم را نیز گرد آورد (اوحدی بلیانی، ج 2، ص 874؛ خلیل، ذیل نام «ذکری»؛ گلچین معانی، ج 1، ص 524-563). تقی کاشی تألیف خلاصه‌الاشعار را احتمالاً در حدود سال 975ق آغاز کرده و پس از افزودن‌ها و تجدید نظرهای متعدد، صورت نهایی کتاب را در سال 1016ق به نام ابراهیم عادلشاه ثانی سلطان بیجاپور (حکومت: 988-1037ق) مصدر گردانیده است.¹

*. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

1. از انتحاف کتاب خلاصه‌الاشعار به ابراهیم عادلشاه به واسطه دو مأخذ آگاهی داریم. یکی تصریح مؤلف در مقدمه تدوین واپسین کتاب، که از طریق نسخه کتابخانه ایندیافیس به ما رسیده است (گ 6 ر - 7 پ. بلاند، مالک پیشین نسخه، تاریخ مذکور در مقدمه را (اوایل سنه ست عشر و بعد و الف [کذا]) به اشتباه 1006 خوانده است

این کتاب هم از حیث شرح احوال شاعران و هم به سبب آوردن نمونه‌های مفصلی از اشعار ایشان اهمیت فراوان دارد. خلاصه‌الاشعار گاه اطلاعات مهم و منحصری درباره‌ی بعضی شاعران در اختیار می‌نهد و گاه منبع یگانه‌ای برای اشعار برخی شعرا محسوب می‌شود؛ یعنی اشعار نسبتاً مفصلی از برخی شعرای گمنام در اختیار محققان می‌گذارد که در جای دیگری یافت نمی‌شود. زیرا تقی کاشی از نسخه‌های خطی دواوینی استفاده کرده که برخی از آنها در روزگاران بعد از میان رفته‌اند.

بخش‌های خلاصه‌الاشعار

خلاصه‌الاشعار در یک مقدمه، چهار فصل، چهار رکن و یک خاتمه تنظیم شده است. در مقدمه سبب گردآوری اشعار و ادله انتخاب نقل شده است. در چهار فصل از تعریف عشق و حالات آن و تقسیم‌بندی به مجاز و حقیقت و شرایط آن سخن رفته و در پایان نیز سروده‌هایی از حضرت علی^(ع) با ترجمه و شرح فارسی نقل شده است. پس از آن به تقسیم‌بندی اصلی کتاب یعنی ارکان اربعه پرداخته شده است. رکن اول شامل شعرای متقدمین (بیش از 50 شاعر) از دوران آل سبکتگین تا پایان قرن هفتم ق است که خود به دو مجلد تقسیم می‌شود؛ رکن دوم شامل ذکر غزلسرایان متقدمین و بعضی قصیده‌گویان معاصر ایشان است (بیش از 40 شاعر)؛ رکن سوم شامل بعضی غزلسرایان و قصیده‌گویان متأخرین (بیش از 40 شاعر از سده هفتم و هشتم) است؛ و رکن چهارم شعرای زمان سلطان حسین میرزا بایقرا (حکومت: 863-911ق) تا روزگار تألیف را در برمی‌گیرد (بیش از 100 شاعر). خاتمه مفصل کتاب هم شامل شعرای هم‌عصر مؤلف (حدود 385 شاعر) است که در یک مقدمه و دوازده اصل نوشته شده است. هر یک از دوازده اصل به سرایندگان یک شهر یا منطقه اختصاص دارد. چند لاحقه نیز برای بعضی از اصل‌های خاتمه به پایان کتاب افزوده شده است (Sprenger, p. 15-46؛ گلچین معانی، ج 1، ص 524-538).

(Bland, p. 127)؛ و دیگر نوشته صاحب‌صحف / ابراهیم (تألیف 1205ق): «تذکره مذکور را به اسم ابراهیم عادلشاه بیجاپوری نامزد ساخته» (خلیل، ذیل نام «ذکری»).

ماده تاریخی که مؤلف برای افزودن مجلد ششمی به مجلدات پنج‌گانه (ارکان اربعه) کتاب سروده است نیز گویای تدوین نهایی کتاب در سال 1016 است: «شد ست مجلدات لازم» (نک: Bland, p. 132).

رکن سوم و دست‌نویس‌های آن

علی‌رغم اینکه پنج دست‌نویس از رکن سوم کتاب *خلاصه الاشعار می‌شناسیم*، اما غالباً هیچ‌یک از آنها در دسترس محققان قرار نداشته‌اند. این در حالی است که از سایر ارکان اربعه و اصل‌های خاتمه دست‌نویس‌های معتبری، بعضاً به خط مؤلف یا با حواشی و اصلاحات او، وجود دارد و غالباً مورد استفاده پژوهشگران هم بوده است. از این رو، آگاهی‌هایی که تقی کاشی در رکن سوم از زندگی حافظ و برخی گویندگان دیگر می‌دهد تاکنون از دید حافظ‌پژوهان و دیگر محققان پوشیده مانده بود.

یکی از دست‌نویس‌های این رکن، دست‌نویس بی‌تاریخ کتابخانه خدابخش بانکی‌پور است به شماره 684 که از نظر مؤلف گذشته و او مطالبی به خط خود در حواشی آن افزوده است (Abdul Moqtadir, vol. 8, p. 73-75).² دیگر دست‌نویس ملکی ناتانیل بلاند، که دست‌نویس نسبتاً کاملی از *خلاصه الاشعار* است و از میان تمام اجزای کتاب فقط رکن چهارم را ندارد. همچنین تمام منتخبات اشعار حذف شده‌اند. در مقدمه مسطور در این دست‌نویس، تقی کاشی اثر خود را به نام ابراهیم عادلشاه مزین کرده و تصریح نموده که در آغاز سال 1016 ق از استنساخ کتاب فارغ شده است. این دست‌نویس ظاهراً رونویسی از نسخه اصل است و تاریخ کتابت آن در دو موضع ذکر شده: پایان مجلد دوم رکن اول «سه‌شنبه 21 رمضان 1038»³ و پایان مجلد چهارم «محرم 1039» (Bland, p. 2; 127; 130, fn. 2). این دست‌نویس اکنون به شماره 667 در کتابخانه ایندیاناپولیس نگهداری می‌شود. دیگر دست‌نویس شماره 9 کتابخانه موتی‌محل (از کتابخانه‌های شاهان اوده)، مورخ

2. تصویر صفحاتی از این نسخه در اختیار دوست نسخه‌شناسم، آقای مهدی رحیم‌پور قرار داشت که به لطف ایشان در دسترس من نیز قرار گرفت. تصویر کامل دست‌نویس کتابخانه ملی روسیه را نیز هم ایشان مرحمت نمودند. از محبتشان سپاسگزارم.

در دست‌نویس کتابخانه خدابخش، پس از اتمام رکن سوم، ضمیمه مجزایی زیر عنوان «تذنیب» آمده (گ 270-395) که در آن تقی کاشی اشعار حدود 250 شاعر را از ازمه مختلف به صورت سفینه‌ای فراهم آورده است. او در مقدمه‌ای که بر این تذنیب ترتیب داده نوشته است: «فهرست شعری که شعر ایشان در این مجلد مثبت است و احوال ایشان بواسطه عدم شهرت یا به سبب آنکه اطلاع بر حالت ایشان حاصل نشده یا دیوانی از این جماعت به نظر مطالعه نرسیده اسمشان در این تذکره مسطور نیست، لیکن به جهت ضبط آن اشعار در آخر مجلد رابع راقم این کتاب خیرمآل آن اشعار را در ذیل اسم ایشان مثبت و مسطور ساخته» (Abdul Moqtadir, vol. 8, p. 74).

3. کاتب «ثلثین و ثمان و الف» نوشته است به‌جای «ثمان و ثلثین و الف».

1040ق، که تلخیصی از صورت کامل تذکره است؛ بدین توضیح که تمام اجزای کتاب را شامل می‌شود، اما منتخب اشعار هیچ‌یک از شعرا در آن نیامده است (Sprenger, p. 15- 46). دیگر دست‌نویس مؤسسه آسیایی بنگال است به شماره 932 (تکمله دوم) که تنها شامل شرح احوال و منتخب اشعار هشت تن از شاعران مندرج در این رکن است و به سال 1290ق کتابت شده است (Ivanow, p. 5).

اما قدیم‌ترین دست‌نویس تاریخ‌دار این رکن همین دست‌نویس مورد بحث ماست که به شماره 321 در کتابخانه ملی روسیه نگهداری می‌شود و پیش‌تر به طریق وقف به آستانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی تعلق داشته است. تصویری از این دست‌نویس به سفارش وزارت امور خارجه ایران تهیه شده و به ایران آمده که اکنون در اداره انتشار اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی محفوظ است.

دست‌نویس مزبور 184 برگ دارد و در هر صفحه 24 سطر کتابت شده، با این توضیح که سطر بندی منتخبات اشعار همواره چهار ستونی است. خط آن نستعلیق متوسط اما خوش‌خوان است و تنها عناوین کتاب شامل اسامی شاعران و سرنویس بعضی اشعار به خط نسخ می‌باشد. کاتب نام خود را در انجامه نیآورده و به این رقم بسنده کرده است:

تمت ال رکن الثالث من کتاب خلاصة الاشعار و زبدة الافکار

فی التاريخ سلخ شهر ربیع الاول سنه ثلث

و تسعین و تسعمائه 993⁴

این تاریخ درست برابر است با پایان تدوین ارکان اربعه کتاب:

چون پنج کتاب تقی تذکره سنج در مخزن جلد جا گرفتند چو گنج

تا هر یک را درست باشد تاریخ بر «پنج کتاب تقی» افزودم پنج⁵

(993=)

اهمیت و اعتبار این دست‌نویس آنگاه بیشتر عیان می‌شود که در حواشی آن به

4. نذیر احمد بی‌هیچ دلیلی سال کتابت 993ق را برای نسخه کتابخانه ملی روسیه غلط دانسته است (نذیر احمد، ص 342). اشتباهات آن استاد در مقاله مذکور اندک نیست.

5. مقصود از پنج کتاب دو مجلد رکن اول و سه رکن بعدی است.

یادداشت‌های مقابله‌ای تقی کاشی برمی‌خوریم و معلوم می‌شود او سراسر نسخه را مقابله و به خط خود اصلاح کرده است. یادداشت‌های تقی کاشی شامل اصلاح بعضی اغلاط کاتب و عمدتاً تکمیل افتادگی‌هاست. این جنبه از اهمیت دست‌نویس تاکنون مورد توجه قرار نگرفته بود و ما به واسطه آشنایی قبلی با خط تقی کاشی، بدین نکته واقف شدیم. با این حساب تا زمانی که نسخه کاملی از رکن سوم کتاب به خط مؤلف پیدا نشود، نسخه کتابخانه ملی روسیه موثق‌ترین دست‌نویس این کتاب به شمار می‌آید. لازم به ذکر است که بعضی از اصلاحات نیز در حواشی به خط کاتب اصلی است. نمونه‌ای از اصلاحات تقی کاشی را می‌توان در صفحات 7، 18، 22، 41، 42، 47، 48، 53 پ و غیره ملاحظه نمود.

مهر وقف آستانه شیخ صفی‌الدین، با سجع «وقف آستانه متبرکه صفیه صفویه 1017» بر صفحات 23، 36، 58، 89، 134، 151، 184 نقش بسته است.

رکن سوم خلاصه‌الاشعار اختصاص دارد به شعرای اواخر قرن هشتم، و سراسر قرن نهم هجری قمری که با شرح احوال حافظ آغاز شده و با فنیایی مشهودی پایان می‌پذیرد. تقی کاشی خود در مقدمه کتاب درباره این رکن می‌نویسد:

رکن سوم، آن نیز مشتمل است بر ذکر غزل‌گویان و بعضی قصیده‌گویان متأخرین و در این رکن زیاده از چهل کس نام برده شده (تقی کاشی، نسخه خطی کتابخانه مجلس، گ 2).

شاعران رکن سوم

از آنجا که این دست‌نویس تاکنون از دسترس پژوهشگران دور مانده است در اینجا برای مزید استفاده خوانندگان فهرست شاعران آن آورده می‌شود:

1. خواجه شمس‌الدین محمد الشهیر بحافظ (گ 4 - 37 پ)
2. شیخ کمال‌الدین خجندی (گ 37 پ - 44 ر)
3. مولانا شمس‌الدین محمد الشهیر بمغربی (گ 44 - 47 پ)
4. سید عمادالدین الشهیر بنسیمی (گ 47 پ - 50 پ)
5. سید نورالدین نعمت‌الله ولی (گ 50 پ - 56 پ)

6. شیخ محیی‌الدین رافعی (گ 56 پ - 60 پ)
7. مولانا نظام‌الدین ابواسحق حلاج شیرازی (گ 60 پ - 63 پ)
8. سید قاسم انوار (گ 63 پ - 69 پ)
9. خواجه رکن‌الدین عصمت‌الله بخاری (گ 69 ر - 82 ر)
10. مولانا سراج‌الدین بساطی سمرقندی (گ 82 ر - 84 ر)
11. حافظ سعدالدین الشهیر بسعد کل (گ 84 ر - 86 پ)
12. شیخ برهان‌الدین آذری اسفرائینی (گ 86 پ - 95 پ)
13. مولانا کمال‌الدین غیاث شیرازی (گ 95 پ - 98 پ)
14. مولانا خیالی بخاری (گ 98 پ - 100 ر)
15. مولانا شمس‌الدین محمد الشهیر بکاتبی نیشابوری (گ 100 ر - 117 پ)
16. مولانا فتاحی النیشابوری (گ 117 پ - 119 ر)
17. مولانا بدرالدین علی الشروانی (گ 119 ر - 123 ر)
18. مولانا شرف‌الدین علی مخدوم [یزدی] (گ 123 ر - 129 ر)
19. مولانا تاج‌الدین حسن سلیمی سبزواری (گ 129 ر - 134 ر)
20. مولانا شمس‌الدین محمد الشهیر بابن حسام (گ 134 ر - 144 پ)
21. آقا ملک الشهیر بامیر شاهی سبزواری (گ 144 پ - 150 ر)
22. مولانا طالعی سمرقندی (گ 150 ر - 152 ر)
23. مولانا صاحب بلخی المتخلص بشریفی (گ 152 ر - 153 ر)
24. سید شهاب‌الدین المتخلص بحکیمی (گ 153 ر - 156 پ)
25. مولانا عبدالله المتخلص بطوسی (گ 156 ر - 158 پ)
26. خواجه فخرالدین اوحد مستوفی سبزواری (گ 158 پ - 161 پ)
27. شیخ‌زاده طاهر بخاری (گ 161 پ - 162 ر)
28. امیر یادگار بیگ المتخلص بسیفی (گ 162 ر - 165 ر)
29. خواجه نجم‌الدین محمود پرسه‌ای (گ 165 ر - 166 ر)
30. شیخ ولی قلندر (گ 166 ر)

31. مولانا روحی پادری (گ 166 ر - 166 پ)
32. مولانا خسروی هروی (گ 166 پ)
33. مولانا زینی سبزواری (گ 166 پ)
34. مولانا کوثری بخاری (گ 166 پ - 167 ر)
35. خواجه محمود مشکی تبریزی (گ 167 ر)
36. خواجه رکن‌الدین مسعود الشهیر بمسعود ترک (گ 167 ر - 174 ر)
37. مولانا ریاضی سمرقندی (گ 174 ر - 176 پ)
38. مولانا صفایی سمرقندی (گ 176 پ)
39. درویش خاکی (گ 176 پ - 177 ر)
40. شیخ شمس‌الدین المتخلص باسیری (گ 177 ر - 180 پ)
41. خواجه جمال‌الدین المتخلص بمانعی (گ 180 پ - 183 ر)
42. مولانا فنایی مشهدی (گ 183 ر - 184 ر)

در فهرست اسامی شاعران مذکور در رکن سوم که تقی کاشی آن را در مقدمه خلاصه الاشعار آورده، اندک اختلافی با اسامی شاعرانی که احوالشان در این دست‌نویس آمده مشاهده می‌شود. بدین شرح که در مقدمه پس از کمال خجندی نام «مولانا معین‌الدین جوینی» آمده که در دست‌نویس مورد بحث ما ذکر از او نیست. همچنین در مقدمه پس از شرف‌الدین علی یزدی به اسامی «مولانا لطف‌الله نیشابوری» و «خواجه رستم بسطامی» برمی‌خوریم که در این دست‌نویس نشانی از آنها نیست. نیز در مقدمه پس از ابن‌حسام، از «مولانا برندق سمرقندی» نام برده شده، حال آنکه در دست‌نویس حاضر یادی از او نشده است. و سرانجام در مقدمه نام «سید اشرف» پس از کوثری بخاری آمده ولی در دست‌نویس، ترجمه حال سید اشرف و منتخب اشعارش نیامده است. به علاوه در فهرست مندرج در مقدمه نام نجم‌الدین محمود پرسه‌ای و صفایی سمرقندی نیامده، اما در این دست‌نویس ترجمه احوال و نمونه اشعار ایشان به اختصار به ثبت رسیده است.

حافظ در خلاصه‌الاشعار

تقی کاشی این رکن را با معرفی حافظ و آوردن نزدیک به تمام اشعار او آغاز کرده است. از 4 - 5 اطلاعاتی مربوط به حافظ آورده، از 5 - 36 غزلیات، 36 - 36 پ مقطعات و 36 - 37 رباعیات⁶ را نقل کرده و از 37 - 37 پ دوباره مطالبی درباره اشعار او نوشته است.

چون تاریخ تدوین رکن سوم کتاب پیش از سال 993 ق بوده اطلاعاتی که تقی کاشی از احوال حافظ به دست می‌دهد مربوط به حدود دویست سال پس از وفات شاعر است و کتاب او پس از *نفحات الانس* (تألیف 883 ق)، *تذکره الشعراء* سمرقندی (پایان تألیف 892 ق) و *مجالس النفائس* (تألیف 896 ق) قدیم‌ترین تذکره‌ای است که ترجمه احوال حافظ و نمونه‌های مفصلی از شعر او را به دست می‌دهد. از این رو بررسی انتقادی اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و جستجو درباره مآخذ تقی کاشی، برای تعیین میزان اصالت آنها، امری ضروری است.

انتخابی هم که تقی کاشی از شعر حافظ کرده جالب توجه است؛ هم از جهت میزان انتخاب و هم از جهت آن شعرهایی که ضعیف دانسته و انتخاب نکرده است (نک: ادامه مقاله).

مفخر الفصحی خواجه شمس‌الدین محمد الشهیر بحافظ⁷

از فضلاء روزگار و نادره زمان و زبده اهل جهان است. اشعار آبدارش رشک چشمه حیوان و بنات ابکار افکارش غیرت حور و غلمان است و ابیات محبت‌افزایش روض‌الجنان ارباب معرفت و عرفان شده و غزلیات معجزنمایش طیب الفواد اهل محبت و عاشقان گشته. سخن او را حالتی است که هیچ‌یک از فضلا و شعرا را آن رتبه و حالت نیست و در حوزه طاققت هیچ بشری نباید مثل آن سخنان. و محققین گفته‌اند:

اشعار خواجه در میان اشعار شعرا مثل قرآن است در میان سخنان دیگر. چه اکثر

6. اکنون معلوم شده که رباعیات مندرج در نسخه‌های دیوان حافظ سروده او نیست (نک: ریاحی، ص 377-396).

7. خوشبختانه در میان تصاویر موجود از دست‌نویس کتابخانه خدابخش ذکر احوال حافظ نیز وجود داشت که در تصحیح موارد اشکال از آن بهره بردیم.

اشعار او معانی قرآنی‌ست که به طریق مجاز بیان می‌فرماید و دیوان خواجه را «واردات غیبی» و «لسان الغیب» و «ترجمان الاسرار» می‌گویند و معانی بسیار حقیقیه و اسرار غیبیه را در کسوة مجاز جلوه نموده و اهل ذوق و عرفان به معانی متین وی تمکینی تمام و اعتقادی عظیم دارند. اصحاب ظاهر نیز به روانی اشعار او سکوتی بی‌حد و آشنایی زیاده از وصف می‌یابند.

مجملاً سخنانش مقبول طبایع خاص و عام شده و هیچ‌کس را بر طرز سخن وی انکاری نیست. چه در هر واقعه سخنی مناسب حال انگیزخته و از برای هر کسی معنی غریب و لطیف گفته و معانی بسیار در الفاظ اندک با روانی و همواری خرج کرده و حقایق و معارف را بی‌تکلفانه درج نموده.

اگرچه مورخین گفته‌اند که وی دست ارادت پیری نگرفته و به مرشد کاملی نرسیده و در تصوف چنانکه رسم است به یکی از این طایفه نسبت درست نکرده اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده که علمای این فن اشعار وی را پسند در مصنفات خود می‌آرند و به اشعار بلاغت آیاتش مدعیات خود را تمام می‌گردانند.

و اتفاق جمیع خوش‌فهمان است که هیچ دیوانی به از دیوان خواجه حافظ نیست و اینکه گفته‌اند که شهرت کاذب نمی‌باشد در ماده دیوان خواجه این معنی ظهوری تمام دارد چنانکه غزل‌های جهانگیرش در اندک‌مدتی به حدود اقلیم ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل سخن‌های دلپذیرش به اکناف و اطراف روم و عراقین و آذربایجان کشیده و در هیچ موضعی نیست که دیوان آن خلاصه شعرا نباشد بلکه در هر موضعی که صیت اسلام رسیده در پهلوی مصحف مجید، دیوان خواجه می‌باشد و از این جهت است که «ترجمة الاسرار» گویند دیوان وی را.

اما خواجه در روزگار دولت آل مظفر در فارس صاحب قدر بوده، دنیا و مافیها در نظر همتش برابر کاه‌برگی قدر و وزنی نداشته و در اوایل جوانی به محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و مباحثه کشاف مشغولی داشتی و پیوسته لگام ریاضت در سر توسن نفس اماره کرده بود و از متاع هوا و هوس دنیوی معروض می‌بود و به مزخرفات این جهان فانی نظر نمی‌انداخت و به واسطه قطع شهوات نفسانی و رفع

مشتهیات جسمانی به تزکیه نفس می‌پرداخت.

آخر الامر بر یکی از اکابر زاده‌های شیراز که نام وی نظام‌الدین عبدالصمد⁸ بود شیفته گردید و در عشق وی کار خواجه ساخته و پرداخته شد و یکبارگی از همه برآمده مجرد گردید و به واسطه کشف حالت عشق ترک مباحثه کشاف نمود و نفس اماره را به ارتکاب اعمال شاقه فوق الطاقه مأمور گردانید و عنان مرکب طبیعت را گرفته به قوت بازوی عشق از میدان جدل و ضلل بازکشید و در سیر و سلوک عرصه محبت عالم صورت و معنی در زیر قدم طی گردانید.

رباعیه

از خنجر دوست هر که قربان گردد شک نیست که سر تا به قدم جان گردد
در آتش اگر قدم نهد از سر صدق آن آتش سوزنده گلستان گردد

و چندگاه قطع رشته علایق کرده، با درویشان و عارفان صحبت می‌داشت و از مخالطت حکام و صدور دامن درچید.

چنانکه حکایت کنند که سلطان احمد بن شیخ اویس شعر خواجه را در بغداد شنیده بود و اعتقادی عظیم در حق وی داشت و خواجه سلمان نیز بسیار اراده دیدن خواجه حافظ می‌کرد. سلطان احمد هر چند خواجه حافظ را طلب می‌داشت و تفقد می‌کرد حافظ التفات ننموده از فارس به جانب بغداد نرفت و بر در توکل نشسته به اندک چیزی قناعت می‌کرد و اوقات فایض البرکات را به اصناف ریاضات می‌گذرانید و به اقسام سخنوری وی را التفاتی نبود آلا غزلیات. آخر الامر در عذرخواهی سلطان و مدح وی به غزلی اکتفا نموده به بغداد فرستاد.

اما وفات خواجه حافظ در شهر سنه اربع و تسعین و سبعمائه بوده و در مصلی شیراز مدفون است - رحمة الله علیه - و جایی فرحبخش و پرفیض است.
و بعد از وفات خواجه مستعدان و معتقدان، اشعار او را جمع ساخته قریب به شش هزار بیت ترتیب داده‌اند.

8. در حاشیه نسخه ظاهراً به «فخرالدین عبدالصمد» تصحیح شده است، اما نسخه کتابخانه خدابخش هم «نظام‌الدین عبدالصمد» دارد.

و محققین بسیار معتقدند اشعار وی را، چنانکه آورده‌اند که کاشف اسرار، سید قاسم انوار چنان معتقد بود اشعار خواجه را که علی‌الدوام دیوان وی را خواندی و هرگز از خود جدا ساختی و بزرگان و عرفا را به سخن وی اعتقادی زیاده از وصف است و به جای خود است. و چون در دیوان شعر خواجه شعر بی‌رتبه نیست بنابراین ایراد تمام غزلیات وی در این خلاصه می‌شود مگر چند غزل که خواجه خود نیز راضی به آن نیست که در دیوانش باشد و گاهی بیتی در غزلی طرداً للباب و نیز چند غزل دیگر که در صدر کتاب مسطور گشته انداخته شد حذراً من التکرار تا بر ناظران این نسخه واضح باشد و حمل بر عدم تمییز نکنند و بالله التوفیق. غزلیات [...].

فایده: بر ضمیر ارباب دانش مخفی نماند که در هر موضعی که خواجه حافظ - قدس سره - کلّ افعال را به واجب‌الوجود اسناد می‌کند به مذهب اشاعره حمل نکنند؛ چه مدعی صوفیه غیر این است و تحقیق مدعی طایفه صوفیه موحدان آن است که حقیقت وجود که عین واجب‌الوجود است نه کلی است و نه جزئی و نه عام است و نه خاص، بلکه مطلق است از همه قیود تا حدی که از قید اطلاق نیز معرّاست؛ چنانکه ارباب علوم عقلیه در کلی طبیعی گفته‌اند و آن حقیقت مذکوره در جمیع اشیا که موصوفند به وجود تجلی و ظهور کرده است. پس به این معنی هیچ چیز از آن حقیقت خالی نیست و حضرت واجب‌الوجود - تعالی و تقدس - به آن اعتبار اطلاق او را حضرت احدیه جامع خوانند و هرگاه که ملحوظ شود به آن اعتبار که هیچ چیز از قیود و تعینات در مرتبه ذات وی نباشد او را حضرت احدیه صرفه گویند و چون آن ذات بحت به تجلی اولی به مرتبه اسما و صفات تنزل کند آن را حضرت واحدیه و حضرت اسما و صفات خوانند و چون به توسط اسما و صفات در سایر اشیا که مظاهر اسما و صفات و مرایای ذات وی‌اند تنزل و تدلی کند آن حضرت را صانع المخلوقات گویند. چنانکه عارف رومی گوید:

بیت

گاهی محمد بگ شود گاهی پلنگ و سگ شود گه دشمن بدرگ شود گه والدین و اقربا

و از این جهت فاعل کل و مظهر سبب و خالق خار و گل است و از حیثیت مذکور که صدور جمیع امور از حضرت بیچون منزه از شرور و قبایح وجود همه اشیا خیر محض است به حکم «لایصدر عن الخیر الا الخیر» و ذرات در مراتب مظاهر متفاوت‌اند و هر یکی به قدر قابلیت، مظهر بعضی از صفات‌اند و حدیث پیغمبر (ص) که «خلق الله تعالی آدم علی صورته» اشارت به این معنی است؛ یعنی «خلقه مظهراً لجمیع صفاته». و هر حسنی و جمالی که در مخلوقات است آن جلال و جمال صفات ذات اوست؛ چنانکه خواجه گفته:

بیت

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله‌اند ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست
و تحقیق این مقدمه که وجود جمیع اشیا خیر محض است آن است که حکما و اکثر متکلمین گفته‌اند که هر چه موجود است یا خیر محض است یا خیر او زاید است بر شر او و شر قلیل برای خیر کثیر است؛ چنانکه گاه باشد که انگشت مارگزیده باید برید تا باقی اعضا سالم ماند و در این صورت سلامت بدن مراد است و مرض و قطع انگشت مراد نیست.

شعر

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
روشن‌تر از این آن است که جمیل علی‌الاطلاق حکیم است و می‌داند که احسن نظام و اصلح اوضاع در آفریدن عالم چیست و قادر است، پس می‌تواند بر طبق علم خود عالم را خلق کند و فیاض مطلق است و هیچ بخل در او نیست، پس آنچه داند و تواند به فعل آورد. اکنون میسر نیست که هر جزوی از اجزای عالم در حد ذات خود بر احسن اوضاع باشد، اما «کلّ من حیث هو کلّ» بر احسن اوضاع است و ملاحظه کل انسب است از ملاحظه جزء. بنابر این جمیع اشیا خیر محض باشد؛ چنانکه شاعر گوید:

رباعیه

ای حسن تو را به هر مقامی نامی وی از تو به هر دلشده‌ای پیغامی
کس نیست که نیست بهره‌مند از تو ولی اندر خور خود به جرعه‌ای یا جامی
اما هر نقصانی که در مظاهر باشد و شرور و قبایحی که از ایشان ادراک کرده شود نسبت به ادراک صفت بشری و خاص⁹ انسانی است:

9. در متن دست‌نویس خدابخش نیز «خاص» ضبط شده، اما در حاشیه آن را به «خاصیت» اصلاح کرده‌اند.

خواجه حافظ

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و از این حیثیت صدور شرور و قبایح به نفس خود که منشأ امکان است اسناد باید کرد؛ چنانکه در قرآن مجید فرموده: «ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سيئة فمن نفسك».

ای عاقل، از جانب مبدأ هیچ بخل نیست، یکی مستعد ایمان است از خدا ایمان می‌یابد و یکی که مستعد کفر است کفر می‌یابد. «فلا تلومونی و لوموا انفسکم»؛ چنانکه امیرخسرو گفته:

شعر

ما برای سوز هجرانیم کی یابیم وصل دوزخ‌آشامان چگونه شربت کوثر خوردند
 نمی‌بینی که از آب واحد در اراضی مختلفه الاستعداد نباتات متنوعه مختلفه الفواید
 ظاهر می‌شود و آن ذات وحدانی که حقیقت وجود مطلق است به قیود تعینات اعتباریه در
 کثرت لباس ظهور کرده از شایبه کثرت و انقسام و شرور و قبایح معراً و مبرآست؛
 همچنانکه واحدی که مبدأ عدد است در همه مراتب اعداد ظهور دارد و هیچ انقسام و
 اثنینیت به آن وحده راه نیافته است. پس از این جهت استناد کل اشیاء به ذات قدیم
 تعالی کبریاؤه توان کرد که همه اشیا محض خیرند و او فاعل افعال است و کاینات را
 اختیاری نیست؛ چه ملاحظه مجرد قدره قدیمه محضه - جلّت عظمته - کرده همه محض
 خیر است و ذرات مجبورند زیرا که فعل ما ممکن‌الوجود است و هرچه ممکن‌الوجود است
 بی‌واسطه علت تامه که آن واجب‌الوجود است ممکن نیست که موجود شود و چون علت
 تامه او متحقق شود ممکن نیست که موجود نشود بلکه همه موجودات از خیرات اصلیه و
 ضرورات موسومه بی او عدم صرف‌اند و محض عدم. پس انساب آن است که جمیع خیرات
 و آنچه ما آن را شرور ملاحظه نمائیم به قدرت کامله حقیقی استناد باید کرد. زیرا که او را
 فاعل حقیقی دانستن عین تحقیق است. و انتساب شرور و قبایح از حیثیت امکان به جانب
 نفس و بدن و شیطان دانستن انساب است؛ چنانکه سید احرار، قاسم انوار گفته:

ذکر جان هر کسی اسمی‌ست از اسماء حق ذکر احمد یا معزّ و ذکر شیطان یا مذل

امید که این تحقیق سبب هدایت ما شود و تخم سعادت ابدی در زمین استعداد ما باشد. «ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب».

ارزیابی اطلاعات مندرج در خلاصه الاشعار

تقی کاشی از حافظ با لقب «خواجه» یاد می‌کند. ظاهراً نخستین سندی که از نسبت این لقب به حافظ در دست داریم سفینه نظم مونس العشاق و تحفة الآفاق مورخ 860ق است¹⁰ که به دست سلیمان القنوی گردآوری و کتابت شده است.¹¹ در این سفینه 34 غزل از حافظ آمده و بیش از چهارده بار بر بالای غزل‌ها عنوان «خواجه حافظ» نوشته شده است. اندکی پس از این، عبدالرحیم انیسی خوارزمی در انجامه نسخه‌ای که از دیوان حافظ کتابت کرده (جمادی‌الآخر 864) از حافظ با لقب خواجه یاد نموده است (نیساری 2، ص 94). در دیوان البسه محمود نظام قاری (زنده در 866ق) نیز لقب خواجه برای حافظ آمده که اگر افزوده کاتبان نباشد از مآخذ کهن اطلاق لقب «خواجه» خواهد بود (نظام قاری 1، ص 37، 40، 42، 43 و ...؛ همو 2، گ 19، 20، 22، 24 و ...).

در نیمه دوم سده نهم این لقب احترام‌آمیز به خواجگان فرقه نقشبندیه اطلاق می‌شده و در پایان سده نهم در بهارستان (جامی 1، ص 149) و تذکره الشعرا (دولت‌شاه سمرقندی، ص 531) به حافظ اطلاق شده است. افراط در لقب‌سازی برای حافظ از همان نیمه نخست سده نهم آغاز می‌شود. محمد گل‌اندام در مقدمه معروف خود القاب بسیاری برای حافظ برشمرده اما ذکر از «خواجه» نکرده است (نک: فتوحی و افشین‌وفایی، ص 86-87).

اینکه تقی کاشی دیوان حافظ را با قرآن مقایسه کرده به گونه‌ای دیگر در مجالس

10. سعید نفیسی این سفینه را متعلق به اوایل سده نهم دانسته و غزل‌های حافظ آن را نقل کرده است (نفیسی 2، ص 202 به بعد)، اما عجیب است که او متوجه تاریخ تدوین نسخه (860ق) و نام گردآورنده و نام سفینه در حاشیه صفحه نخست نشده است.

11. در جنگ عبدالحیّ ماردینی که در ثلث اول سده نهم (با تاریخ‌های 813، 814، 821 و 822ق) جمع‌آوری و کتابت شده است، در حاشیه برگ 325، در مقابل دیوان شاه‌شجاع مظفری نوشته شده است: «این شاه‌شجاع ممدوح خواجه حافظ شیرازی است علیهما الرحمة»؛ یعنی لقب خواجه برای حافظ در اینجا هم آمده است. علامه محمد قزوینی (2، ص 2391) خط حاشیه را از کاتب اصلی دانسته، اما چنانکه از نوع توضیح و از خط آن برمی‌آید این یادداشت به هیچ روی نمی‌تواند خط کاتب اصلی باشد، بلکه افزوده یکی از مالکان بعدی نسخه است.

النفائس (896ق) آمده است: «چون در شعر حافظ اثر تکلف نیست او را لسان الغیب گفته‌اند و چون معانی اشعار او اکثر موافق قرآن است آن را قرآن فارسی نیز می‌گویند» (امیرعلیشیر نوایی، ص 355). آنچه تقی کاشی دربارهٔ لسان الغیب بودن حافظ و عدم ارادت او نسبت به پیروی مشخص در تصوف و مورد پسند افتادن اشعار حافظ نزد صوفیه آورده، با اندکی اختلاف برگرفته از *نفحات الانس جامی* (تألیف 883ق) است:

وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده است. هرچند معلوم نیست که وی دست ارادت پیروی گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست کرده، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ‌کس را آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسلهٔ خواجهگان - قدس الله تعالی اسرارهم - فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد. وفات وی در سنهٔ اثنین و تسعین و سبعمائیه بوده است رحمه الله تعالی (جامی 2، ص 611-612).

اختلاف در این است که جامی در *نفحات الانس*، حافظ را لسان الغیب و ترجمان الاسرار می‌نامد، اما تقی کاشی دیوان او را، در تاریخ وفات هم اختلاف وجود دارد. ضمناً در نوشتهٔ تقی کاشی «اگر مرد صوفی باشد» حذف شده است. کمال‌الدین حسین گازرگاهی در *مجالس العشاق* (پایان تألیف 908ق) همین سخنان جامی را با افزوده‌هایی تکرار کرده (گازرگاهی، ص 202-204) که ممکن است این کتاب هم از مآخذ تقی کاشی بوده باشد. دربارهٔ اطلاق لقب لسان الغیب برای شخص حافظ یا دیوان اشعار او، قدیم‌ترین سند شناخته‌شده پس از لطایف اشرفی¹²، *جواهر الاسرار* آذری طوسی (تألیف 840ق) است که این لقب را برای حافظ به کار برده است (آذری طوسی، گ 206پ). سپس تاریخ دیار بکریه (تألیف 875ق) لقب مزبور را به دیوان حافظ داده و آورده است: «درویشان صاحب ذوق آن را لسان غیب می‌گویند» (طهرانی، ص 363). عمادالدین محمود گاوآن (م 886ق) نیز در کتاب

12. نظام‌الدین غریب یمنی، مرید و جامع اقوال سید اشرف جهانگیر سمنانی (وفات: 808، یا پیش از 832ق)، در *لطایف اشرفی* از مراد خود نقل کرده: «کابر روزگار اشعار وی را لسان الغیب گفته‌اند» (حکمت، ص 19). همو در جای دیگری از این کتاب از قول خود نوشته است: «سخنان وی چنان بلندمعنی افتاده‌اند که هیچ کس را از این طایفه آنچنان واقع نشد، حتی که سخنان وی را لسان الغیب می‌گویند» (نظام‌الدین غریب یمنی 1، ج 1، ص 370). از آنجا که دربارهٔ تاریخ تألیف این متن و میزان اصالت آن بحث‌های مختلفی شده است فعلاً نمی‌توان نتیجهٔ قطعی در این خصوص گرفت (برای آگاهی از آراء مختلف، نک: وزیرزاده، ص 8-29).

مناظر الانشاء در دو موضع از حافظ با لقب لسان الغیب یاد کرده است (ص 75، 102). پس از آن جامی در *نفحات الانس* حافظ را «لسان الغیب و ترجمان الاسرار» خوانده (جامی 2، ص 611) و در *بهارستان* (تألیف 892ق) نیز او را لسان الغیب نامیده است (جامی 1، ص 148). در *تذکره الشعراء* هم لقب لسان الغیب برای حافظ آورده شده است (دولتشاه سمرقندی، ص 531).

آنجا که تقی کاشی سخن از مقبولیت همگانی شعر حافظ و رسیدن غزلیاتش در اندک مدتی به حدود اقالیم ترکستان و هندوستان می‌گوید مطلب را از مقدمه محمد گل‌اندام (حافظ 2، ص 4) و دوست و همکلاس حافظ که نخستین اطلاعات درباره زندگی حافظ را به دست داده، برگرفته است. او که خود شاعر، محرر و منشی بوده مدتی از عمر خویش را صرف جمع‌آوری اشعار حافظ نموده است.¹³ گل‌اندام نوشته است:

مذاق وفاق عوام را به لفظ متین شیرین کرده و دهان جان خواص را به معنی مبین نمکین داشته... در هر باب سخنی مناسب حال گفته و برای هر کسی معنی غریب لطیف انگیخته، معانی بسیار در الفاظ اندک خرج کرده و انواع ابداع را در درج انشا و انشاد درج کرده. غزل‌های جهانگیرش در ادنی مدتی به حدود اقالیم ترکستان و هندوستان رسیده و قوافل سخن‌های دلپذیرش در اقل زمان به اطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده (حافظ 2، ص 4) چهل‌وشش).

آنجا که سخن از محافظت درس قرآن در جوانی و ملازمت شغل تعلیم سلطان و مباحثه کشف توسط حافظ می‌گوید نیز با تغییرات و اضافاتی برگرفته از مقدمه گل‌اندام است:

13. گرچه برخی از محققان نخست در این مقدمه به تردید نگرسته‌اند (فزونی 1، ص 1)، اما اکنون از وجود این مقدمه در نسخه‌های قدیمی مطمئنیم. قدیم‌ترین سند معتبر از این مقدمه در دست‌نویس دیوان حافظ مورخ 824ق متعلق به کتابخانه سید هاشم علی سبزویش از فضلا و عرفای هند است (حافظ 2، ص بیست‌وسه - بیست‌وچهار). پس این مقدمه پیش از این تاریخ نوشته شده است. دومین سند، دست‌نویس دیوان حافظ مورخ 836ق متعلق به کتابخانه اصغر مهدوی است. البته در این دو دست‌نویس نام محمد گل‌اندام نیامده است. گرچه همایونفرخ ادعا می‌کند نخستین سند از این مقدمه دست‌نویس مورخ 805ق است، اما تاریخ این دست‌نویس دست‌کاری شده است (نک: فتوحی و افشین‌وفایی، ص 114). از وجود محمد گل‌اندام به واسطه قصیده‌ای 42 بیتی هم که در جنگ ابراهیم سلطان (کتابت بین سال‌های 817-838ق) آمده اطمینان داریم (خانلری، ج 2، ص 1136؛ نیساری 1، ص 18-21).

محافظت درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان¹⁴ و تحشیۀ کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب از جمع اشعار غزلیات مانع آمدی و از تدوین و اثبات ابیاتش وازع گشتی (حافظ 2، ص چهل و هفت - چهل و هشت).

در تاریخ کبیر اثر جعفر بن محمد بن حسن معروف به جعفری هم که از متون تاریخی سده نهم است در موضوع تاریخ اسلام و ایران و در حدود سال 850 ق تألیف شده به این مطلب اشاره شده است:

صاحب درس بود و درس کشف و تلخیص و کلام گفتی... (جعفری، ص 157).

اینکه حافظ در روزگار دولت آل مظفر در فارس صاحب قدر بوده و سید قاسم انوار به اشعار حافظ اعتقاد داشته، و نیز اینکه حافظ به غزل التفات داشته و اشعار او را بعد از وفاتش دیگران مدون ساخته‌اند، و ماجرای طلب سلطان احمد بن اویس حافظ را، و سال وفات حافظ (794 ق، که درست هم نیست)¹⁵ جمله‌گی بدین عبارات در تذکره دولتشاه آمده است:

گنجور حقایق و اسرار سید قاسم انوار - قدس سره - معتقد حافظ بودی و دیوان حافظ را پیش او علی‌الدوام خواندندی... لقب و نام خواجه حافظ شمس‌الدین محمد است. در روزگار دولت آل مظفر در ملک فارس و شیراز مشارالیه بوده، اما از غایت همت به دنیا و دنیاوی سر فرو نیاوردی و بی‌تکلفانه معاش کردی... و همواره حافظ به درویشان و عارفان صحبت داشتی و احیاناً به صحبت حکام و صدور نیز رسیدی... و او را به اصناف سخنوری التفاتی نیست آلا غزلیات. و بعد از وفات خواجه حافظ، معتقدان و مصاحبان او اشعار او را مدون ساخته‌اند... حکایت کنند که سلطان احمد بغداد را اعتقاد عظیم در حق حافظ بودی و چندان که حافظ را طلب داشت و تفقد و رعایت کردی حافظ از فارس به جانب بغداد رغبت نکرد و به خشک‌پاره‌ای در وطن قناعت نمودی و از شهد شهرهای دگر فراغت داشتی؛ این غزل در مدح سلطان احمد فرستاد... وفات خواجه حافظ در شهر سنه اربع و تسعین و سبعمائه بوده و در مصلاهی شیراز مدفون است (دولت‌شاه سمرقندی، ص 531-541).

14. در چاپ قزوینی از مقدمه گل‌اندام «ملازمت شغل سلطان» یا «ملازمت تعلیم سلطان» به جمع نسخه‌بدل‌ها رفته و به جای آن «ملازمت بر تقوی و احسان» در متن قرار گرفته است (قزوینی 1، ص 10). اینک نقل تقی کاشی از مقدمه گل‌اندام تأییدی بر درستی ضبط «ملازمت شغل تعلیم سلطان» است که مستند به اقدام نسخ این مقدمه، یعنی نسخه کتابخانه سید هاشم علی سبزپوش (موزخ 824 ق) می‌باشد.

15. علامه محمد قزوینی در حاشیه مقدمه دیوان (حافظ 1، ص 10، پاورقی) نوشته است تقی کاشی تاریخ وفات حافظ را سال 791 ق ذکر کرده است. معلوم نیست منشأ اشتباه ایشان از کجاست.

تفاوت در این است که دولت‌شاه می‌گوید «همواره حافظ به درویشان و عارفان صحبت داشتی و احياناً به صحبت حکام و صدور نیز رسیدی»، اما تقی کاشی آورده است «با درویشان و عارفان صحبت می‌داشت و از مخالفت حکام و صدور دامن درچید».

یحیی بن عبداللطیف قزوینی، صاحب *لبّ الثور* (تألیف 948ق) نیز به این مطلب که حافظ در مدح سلطان احمد بن سلطان اویس شعر گفته اشاره کرده است (ص 187):

خواجه حافظ شیرازی دو غزل در مدح او گفته است. مطلع یکی این است:

احمد الله علی معدلة السلطان

احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

و مطلع غزل دیگر آنکه:

کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند

ببرد اجر دوصد بنده که آزاد کند.

داستان عاشق شدن حافظ بر یکی از اکابرزادگان شیراز پیش از این در *مجالس العشاق* گازرگاهی (تألیف: 908ق) آمده است، اما بدون ذکر نام عبدالصمد (گازرگاهی، ص 203). این نام ظاهراً از شعر حافظ برگرفته شده است (نک: حافظ 3، ص 388):

شد لشکر غم بی‌عدد، از بخت می‌خواهم مدد تا فخر دین عبدالصمد، باشد که غمخواری کند

در رساله‌ای منسوب به میر سیدعلی همدانی موسوم به *ترجمه مرادات دیوان حافظ*

نیز به نام او برمی‌خوریم:

و محبوب مجازی او نیز سه کس بودند: سلمی و خواجه عبدالصمد و آصف

است (ص 439).

اینکه تقی کاشی حافظ را خلاصه شعرا می‌نامد و می‌گوید هر جا صیت اسلام رسیده، در پهلوی مصحف مجید، دیوان خواجه می‌باشد، و اینکه خواجه سلمان اراده دیدار حافظ می‌کرد در مآخذ باقی‌مانده از روزگاران پیشین گویا سابقه‌ای ندارد و ممکن است از مطالب تازه این مآخذ باشد.

بخش «فایده» نیز که ظاهراً نوشته خود تقی کاشی است و احتمالاً از جایی اقتباس نکرده، در نظام فکری ابن‌عربی و قائلان به وحدت وجود قرار دارد. در سده دهم ق

تفاسیر اشعار بر مبنای منظومه فکری ابن عربی فزونی گرفت و تقی کاشی هم تحت تأثیر روایی همین معتقدات بوده است. تقی کاشی در آغاز این بخش به مذهب کلامی اشاعره طعنه زده و توضیح داده است که نباید اقوال حافظ را حمل بر آن کرد.

گزینش تقی کاشی از اشعار حافظ

نوع و میزان گزینش تقی کاشی از شعرهای حافظ برای ما خالی از اهمیت نیست. هم از این جهت که او نزدیک به تمام اشعار حافظ را در خلاصه الاشعار نقل کرده، هم از آن رو که بدانیم چه غزلیاتی از حافظ را ضعیف دانسته و آنها را در منتخب خویش حذف کرده است.

تقی کاشی خود در این باره نوشته است:

چون در دیوان شعر خواجه شعری بی‌رتبه نیست بنا بر این ایراد تمام غزلیات وی در این خلاصه می‌شود مگر چند غزل که خواجه خود نیز راضی به آن نیست که در دیوانش باشد و گاهی بیتی در غزلی طرداً للباب و نیز چند غزل دیگر که در صدر کتاب مسطور گشته انداخته شد حذراً من التکرار تا بر ناظران این نسخه واضح باشد و حمل بر عدم تمییز نکنند.

ظاهراً در قدیم گزینشگران دواوین شعرا با شعر حافظ بیشتر دو نوع برخورد داشته‌اند: یکی مانند تقی کاشی که بخش اعظم دیوان را نقل می‌کرده است و این به ملاحظه کیفیت اشعار حافظ بوده نه مانند برخی شاعران دیگر که به سبب آنکه نسخه‌ای از شعرشان نبوده، آنها را نقل کرده تا از میان نروند. زیرا می‌دانیم که دست‌نویس‌های متعددی از شعر حافظ وجود داشته و دارد. برخورد دیگر هم این بوده که مانند جامی و کمال‌الدین حسین گازرگاهی و صائب معتقد بودند به جهت شهرت اشعار و کثرت اشعار خوب نمی‌توان انتخابی از اشعار حافظ صورت داد. زیرا نزدیک به تمام اشعار او در مرتبه‌ای عالی به لحاظ کیفیت قرار دارد.

جامی در نفعات الانس آورده است:

چون اشعار وی از آن مشهورتر است که به ایراد احتیاج داشته باشد لاجرم
عنان قلم از آن مصروف می‌گردد (ص 612).

در *مجالس العشاق* هم گازرگاهی (ص 202) همین مطلب را تکرار کرده است. صائب تبریزی (1، ج 4، ص 2155) در بیته خطاب به معشوق گفته است:

هلاک حسن خداداد او شوم که سراپا
چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد

ظاهراً به همین سبب است که صائب در *جنگ شعری* که از شعرای پیش از خود فراهم آورده¹⁶ هیچ شعری از حافظ انتخاب کرده است. واله داغستانی (ج 1، ص 589) هم در تذکره *ریاض الشعراء* با اینکه «از روی تبرک و تیمن» ابیاتی از حافظ را نقل کرده، اما چنین گفته است:

اگر کسی خواهد انتخاب آن دیوان نماید شاید زیاده بر صد بیت غیر منتخب باقی
نمی‌ماند (قس: آرزو، ج 1، ص 356؛ آزاد بلگرامی، ص 257).

با اینکه تقی کاشی نوشته است دیوان حافظ قریب به شش هزار بیت دارد و مدعی شده تمام غزلیات وی را جز چند غزل در کتاب خود آورده است، حدود 3050 بیت از اشعار حافظ را (در سه قالب غزل، قطعه و رباعی) نقل کرده است.¹⁷ روشن است که این رقم نمی‌تواند صحیح باشد، چنانکه ادعای او مبنی بر حذف تنها چند غزل از دیوان در *خلاصه الاشعار* نیز نادرست است.

بعد التحریر:

در تابستان 1391 در سلسله ضمائیم مجله *آینه میراث* (ضمیمه 24) رساله‌ای منتشر شد با عنوان «میر تذکره، شناختنامه میر تقی‌الدین محمد کاشانی» که نویسنده، خانم نفیسه ایرانی، با جست‌وجوی تحسین‌برانگیزی بسیاری از دست‌نویس‌های *خلاصه الاشعار* را شناسایی و معرفی کرده‌اند. ایشان نمایه‌های مفیدی هم برای این تذکره استخراج نموده‌اند که کار مراجعان را آسان می‌کند. البته در معرفی دست‌نویس ایندیافیس در نوشته ایشان خطاهایی رخ داده است.

16. نسخه‌ای از این *جنگ* با نام «سفینه صائب» در سال 1385 به صورت نسخه‌برگردان به چاپ رسیده است.
17. رکابه‌های اوراق دست‌نویس نشان می‌دهد هیچ افتادگی در بخش منتخب اشعار حافظ رخ نداده است.

منابع:

- آرزو، سراج‌الدین علی، تذکره مجمع‌النفائس، به کوشش دکتر زیب‌النساء علی‌خان، پاکستان، 2004م.
- آزادبلگرامی، میرغلامعلی، خزانه عامره، تصحیح ناصر نیکویخت و شکیل اسلم‌بیگ، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، 1390.
- آذری طوسی، علی بن حمزه، جواهر الاسرار، نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش 11ج، کتابت 1026ق.
- امیرعلیشیر نوایی، تذکره مجالس النفائس، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، کتابفروشی منوچهری، تهران، 1363.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین محمد، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، 1389.
- تقی کاشی، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، خاتمه، بخش کاشان، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، میراث مکتوب، تهران، 1384.
- _____، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، خاتمه، بخش اصفهان، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمدحسین نصیری کهنمویی، میراث مکتوب، تهران، 1386.
- _____، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، نسخه خطی کتابخانه ملی سالتیکف شچدرین روسیه، ش 321، مورخ سلخ ربیع‌الاول 993.
- _____، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش 272، مورخ رجب 1007.
- _____، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، نسخه خطی کتابخانه خدابخش بانکی‌پور، ش 684، بی‌تاریخ.
- _____، خلاصه الاشعار و زبدة الافکار، نسخه خطی کتابخانه ایندیا آفیس، ش 667، کتابت 1039-1038ق.
- جامی، عبدالرحمان (1)، بهارستان و رسائل جامی، مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، محمدجان عمرآف و ابوبکر ظهورالدین، میراث مکتوب، تهران، 1379.
- _____ (2)، نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، اطلاعات، تهران، 1370.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، «چند فصل از تاریخ کبیر»، با مقدمه و تصحیح ایرج افشار، فرهنگ ایران‌زمین، ج 6، زیر نظر و به کوشش ایرج افشار، سخن، تهران، 1385.

- حافظ (1)، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مجلس، تهران، 1320.
- _____ (2)، دیوان، به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی و نذیر احمد، امیرکبیر، تهران، 1361.
- _____ (3)، دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، خوارزمی، تهران، 1375.
- حکمت، علی‌اصغر، «منابع جدید در پیرامون حیات خواجه حافظ»، مجله دانشکده ادبیات شیراز، ش 7، بهمن 1341، ص 3-28.
- خانلری، پرویز، «گزارش کار»، نک همین منابع: حافظ (3).
- خلیل، علی ابراهیم، صحف ابراهیم، نسخه خطی کتابخانه توبینگن، ش 711 Orient، میکروفیلم ش 808 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، مقدمه، تصحیح و توضیح دکتر فاطمه علاقه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، 1385.
- ریاحی، محمدامین، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، علمی، تهران، 1374.
- سلیمان القونوی، مونس العشاق و تحفة الافاق، نسخه خطی کتابخانه بزرگ آیت‌الله مرعشی نجفی، ش 51712.
- صائب تبریزی (1)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران، 1383.
- _____ (2)، سفینه صائب، به کوشش سید صادق حسینی اشکوری، دانشگاه اصفهان، اصفهان، 1385.
- طهرانی، ابوبکر، تاریخ دیار بکر، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومر، آنکارا، 1964م.
- فتوحی، محمود و محمد افشین‌وقایی، «مخاطب‌شناسی حافظ در سده‌های هشتم و نهم هجری بر اساس رویکرد تاریخ ادبی هرمنوتیک»، فصلنامه نقد ادبی، س 2، ش 6، تابستان 1388، ص 71-126.
- قزوینی، محمد (1)، «مقدمه» نک همین منابع: حافظ (1)
- _____ (2)، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، علمی، تهران، 1363.
- گازرگاهی، کمال‌الدین حسین، مجالس العشاق، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، زرین، تهران، 1375.
- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1348.
- عبدالحی ماردینی، مجموعه خطی شماره 4559 کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مورخ ثلث اول سده 9ق.
- عمادالدین محمود گاو، مناظر الانشاء، تصحیح دکتر معصومه معدن‌کن، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، 1381.
- میر سیدعلی همدانی، «ترجمه مرادات دیوان حافظ»، در: احوال و آثار و اشعار میرسید علی همدانی،

- محمد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، 1991م، 431-440.
- نذیر احمد، «نسخه‌های خطی تذکره خلاصه‌الاشعار و زبدة‌الافکار»، قند مکرر پارسی، ترجمه سید حسن عباس، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، 1390، ص 339-350.
- نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق یزدی، انتشارات دانشگاه یزد، یزد، 1378.
- نظام‌الدین غریب یمنی (1)، لطایف اشرفی، مطبع نصرتعلی، هند، چاپ سنگی.
- _____ (2)، لطایف اشرفی، ج 1، با مقدمه و تصحیح سارا وزیرزاده، به راهنمایی علیرضا حاجیان‌نژاد، پایان‌نامه دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، شهریور 1390.
- نظام قاری، محمود (1)، دیوان البسه، به اهتمام محمود مشیری، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، 1359.
- _____ (2)، کلیات البسه، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول، ش 409، کتابت 972ق.
- نفیسی، سعید (1)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، فروغی، تهران، 1363.
- _____ (2)، در پیرامون اشعار و احوال حافظ، اقبال، تهران، 1321.
- نیساری، سلیم (1)، مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، علمی، تهران، 1367.
- _____ (2)، نسخه‌های خطی حافظ (سده نهم)، مرکز حافظ‌شناسی، شیراز، 1380.
- واله داغستانی، تذکره ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران، 1384.
- وزیرزاده، سارا، تصحیح و مقدمه بر لطایف اشرفی، نک همین منابع: نظام‌الدین غریب یمنی (2)
- یحیی بن عبداللطیف قزوینی، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، 1386.
- Abdul Moqtadir, *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore*, Vol. VIII, Patna, 1925.
- Bland, Nathaniel, "On the earliest Persian biography of poets, by Muhammad Aufi, and on some other works of the class called Tazkirat ul Shuara", *Journal of the Royal Asiatic Society*, Vol. 9, 1848, p. 111- 176.
- Ivanow, Wladimir, *Concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the collections of the Asiatic Society of Bengal, Second Supplement*, Calcutta, 1928.
- Sprenger, A., *A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustany manuscripts of the libraries of the king of Oudh*, Vol. I, Calcutta, 1854.